



علم الهی نه تغییرپذیر است و نه خلاف‌پذیر/ذات حق به ذات همه اشیاء از ازل تا ابد محیط است

علم الهی نه تغییرپذیر است و نه خلاف‌پذیر و ذات حق به ذات همه اشیاء از ازل تا ابد محیط است و ذات هر چیز نزد او حاضر است، امکان ندارد در تمام سراسر هستی موجودی از او پنهان بماند...

خبرگزاری مهر - گروه دین و اندیشه: علم الهی نه تغییرپذیر است و نه خلاف‌پذیر و ذات حق به ذات همه اشیاء از ازل تا ابد محیط است و ذات هر چیز نزد او حاضر است، امکان ندارد در تمام سراسر هستی موجودی از او پنهان بماند، او همه جاست و با همه چیز است. امام علی(ع) در خطبه شصت و پنجم نهج البلاغه در مورد علم خداوند می‌فرماید: «ستایش مخصوص خداوندی است که هیچ صفتی از او بر صفت دیگرش پیشی نگرفته تا بتوان گفت پیش از آنکه «آخر» باشد «اول» بوده است و قبل از آنکه «باطن» باشد «ظاهر» بوده، هرچه را تنها و واحد فرض کنید جز او قلیل و کم است(ولی او در عین وحدت بی انتهاست)، هر عزیزی غیر او خوار و ذلیل و هر نیرومندی جز او ضعیف و ناتوان است هر مالکی غیر از او خود مملوک و هر عالمی جز او دانش آموز است(چه اینکه آنها از خود ندارند باید از دیگری بگیرند) هر قادری جز او، گاهی توانا و گاهی ناتوان است و هر شنونده ای غیر از خدا از درک صداهای ضعیف کر است و صداهای قوی نیز گوش او را کر می‌کند و آوازه‌های دور را نمی‌شنود. هر بیننده ای غیر از او از دیدن رنگهای ناپیدا و اجسام بسیار کوچک ناتوان است و هر ظاهری غیر از او پنهان و هر پنهانی جز او آشکار نیست.

آن حضرت می‌افزایند: موجودات را آفریده اما نه برای تقویت فرمانروائی و قدرتش و نه برای بیم از حوادث آینده، نه برای آنکه در مبارزه با همتای خود یاریش دهند و نه برای اینکه از فخر و مباهات شریکان و مبارزان او جلوگیری کنند. بلکه همه مخلوق او هستند و در سایه پرورش او و بندگانی خاضع در برابر او، در موجودات حلول نکرده تا گفته شود «در» آنهاست و از آنها فاصله نگرفته تا گفته شود «از» آنها جداست. آفرینش موجودات در آغاز او را ناتوان نساخته و از تدبیر آنچه به وجود آورده بازمانده است، نه بخاطر آنچه آفریده قدرتش پایان گرفته و نه در آنچه فرمان داده و مقدر ساخته تردیدی به او راه یافته است، بلکه فرمانش متین و علمش محکم و کارش بی‌خلل است. کسی است که به هنگام بلا به او امیدوارند و در حال نعمت از او بیمناک!

«لم تسبق حال حالا» اشاره به این است که او از ازل بوده و تمام کمالات را داشته و دارد و همواره خواهد داشت، بنابر این معنی ندارد که چیزی یا صفتی را وقتی داشته باشد و از دست بدهد و کاملتر از آن یا صفتی دیگر را به دست آورد.

«لم یخلق ما خلق لتشدید سلطان...» در واقع پاسخ سؤالی است که درباره فلسفه و هدف آفرینش می‌شود که آیا خدا نیازی داشته که این عالم را بیافریند؟ مسلماً نه، زیرا او یک وجود بی‌نهایت است و یک وجود بی‌انتهای نیاز و کمبود در ذات او راه ندارد بلکه هدف آفرینش فراهم ساختن خیر و سعادت برای مخلوقات و وسائل تکامل و پیشرفت برای آنها مهیا نمودن است.

مفهوم علم از بدیهی‌ترین مفاهیم است ولی مصادیقی که از آن در میان مخلوقات می‌شناسیم مصادیقی محدود و ناقص می‌باشد و با این ویژگی‌ها قابل اطلاق بر خدای متعال نخواهد بود. اما عقل می‌تواند برای این مفهوم کمالی(علم)، مصادقی را در نظر بگیرد که هیچ‌گونه نقص و محدودیتی نداشته باشد و عین ذات عالم باشد و این همان علم ذاتی خدای متعال است.

حضورى بودن علم خدا

در ابتدا لازم است اشاره ای به تقسیم علم به علم حصولی و حضوری داشته باشیم و اینکه علم خداوند از جنس علم حصولی است و نه حصولی. در علم حصولی، شخص به وسیله صورت یا مفهوم ذهنی، از شیء یا شخص درک شونده آگاه می‌شود ولی در علم حضوری چنین واسطه ای وجود ندارد و علم عالم بدون واسطه به ذات معلوم، تعلق می‌گیرد و وجود واقعی و عینی معلوم برای عالم منکشف می‌گردد. علم الهی به تمامی موجودات، از نوع علم حضوری است و تمامی موجودات در نزد خداوند بدون واسطه، موجود می‌باشند و چنان نیست که علم خداوند به مخلوقاتش، به واسطه صورت و مفهوم ذهنی صورت بگیرد.

راه های اثبات علم خدا

علم الهی دارای سه مرتبه است: 1- علم به ذات 2- علم به اشیاء دیگر قبل از ایجاد آنها 3- علم به اشیای دیگر پس از ایجاد آنها.

در ذیل راههای اثبات علم خدا را بیان کرده و هر یک از این دلایل را بر مراتب علم خدا تطبیق خواهیم کرد:

3-1 برهان نظم

از اینکه تمام موجودات جهان طبق قوانین منظمی آفریده شده است، به خوبی می توانیم دریابیم که جهان هستی از مبداء دانا و عالمی سرچشمه گرفته است. به عبارت دیگر، نظم موجود در جهان هستی، گواهی می دهد که آفریننده آن از تمام خصوصیات وجودی آن ها باخبر بوده است. برهان نظم، علم سابق الهی به موجودات و علم لاحق او را نیز ثابت می کند.

3-2 فاقد شیء نمی تواند معطی باشد

یکی از راه های اثبات علم الهی، همان راهی است که در اثبات همه صفات ذاتیه می توان از آن بهره جست و آن این است که چون علم در میان مخلوقات، وجود دارد باید کاملترین مرتبه آن در آفریننده آنها موجود باشد. زیرا هر کمالی که در هر مخلوقی یافت شود از خدای متعال است و بخشنده آنها باید واجد آنها باشد تا به دیگران افاضه کند و ممکن نیست کسی که علم را به مخلوقات، افاضه می کند خودش جاهل و ناتوان باشد. پس وجود این صفت کمالی در بعضی از مخلوقات، نشانه وجود آنها در آفریدگار متعال می باشد بدون اینکه توأم با نقص و محدودیتی باشد. به دیگر سخن خدای متعال، دارای علم نامتناهی است. این برهان، علم واجب هم به ذات خویش و هم به مخلوقات را ثابت می کند.

3-3 نا متناهی بودن خدا و احاطه به تمامی عالم

دلیل دوم بر علم گسترده خدا و آگاهی او از همه موجودات و رویدادهای جهان، همان احاطه و نامتناهی بودن وجود اوست؛ زیرا وجودی که در همه جا حاضر باشد طبعاً از همه چیز آگاه است، همان طور که اگر وجودی محدود به زمان خاص یا مکان خاصی باشد از غیر آن زمان و مکان آگاهی نخواهد داشت. وضع بشر نسبت به گذشته و آینده و نیز نسبت به بسیاری از موجودات جهان همانند کسی است که از روزنه کوچکی قطار بسیار عظیمی را می نگرد. اما خدای بزرگ که آفریننده جهان هستی است و هیچ گونه محدودیت زمانی و مکانی و غیره در او فرض نمی شود مانند آن شخصی است که از مکانی بالاتر همه قطار را می بیند. این برهان علم الهی به موجودات، بعد از ایجاد آنها را ثابت می کند.

3-4 لازمه واجب الوجود بودن

علم از کمالات وجودی است و واجب الوجود واجد همه کمالات وجودی است. بنابراین، واجب الوجود واجد کمال علمی است. این که علم از کمالات وجودی است و جهل امر عدمی و نقص و کاستی است، در آن شکی نیست. رابطه میان جهل و علم، عدم و ملکه است. با توجه به این که جهل، فقدان و نقص است، مقابل آن؛ یعنی علم، کمال خواهد بود. درباره مقدمه دوم (واجب الوجود واجد همه کمالات وجودی است) می توان گفت اگر خداوند واجد یک وصف کمالی و وجودی نباشد، قهراً ناقص و نیازمند و محدود خواهد بود که لازمه این امور، ممکن الوجود و ماهیت دار بودن ذات حق است و این با واجب الوجود بودن او قابل جمع نیست. بنابراین قطعاً خداوند دارای علم می باشد. این دلیل، نه تنها علم به ذات را ثابت می کند، علم به مخلوقات را نیز ثابت خواهد کرد و نه تنها اصل علم خدا را ثابت می کند؛ بلکه اطلاق و عدم محدودیت او را نیز به اثبات می رساند.

3-5 علم علت به معلول

الف: خدا، علة العلل است و همه موجودات هستی معلول اویند. ب: همان گونه که در مباحث فلسفی بیان شده، وجود معلول عین وابستگی و تعلق به علت است و معلول، هیچ گونه استقلال وجودی ندارد. ج: لازمه وابستگی وجودی معلول به علت آن است که معلول در نزد علت خویش حاضر باشد، زیرا عدم حضور معلول برای علت خود بدین معناست که معلول در وجود خود مستقل باشد، حال آنکه بر طبق مقدمه دوم، این امر ممکن نیست و از آنجا که حقیقت علم، چیزی جز حضور معلوم در نزد عالم است، هر علتی به معلول خود علم دارد. نتیجه مقدمات بالا آن است که تمام موجودات و پدیده های هستی معلوم خدا باشند.

3-6 تجرد واجب الوجود

واجب الوجود مجرد است و هر مجردی به ذات خود عالم است. پس واجب الوجود به ذات خود عالم است. دو مقدمه این برهان در فلسفه به صورت قاطع به اثبات رسیده است. در اینجا به همین مقدار اشاره می کنیم که تجرد ذات حق و مبرا بودن او

از جسمیت و مادیت لازمه واجب الوجود بودن و غنای ذات حق است؛ زیرا لازمه مادیت، ترکیب و فقر و نیاز و محدودیت زمانی و مکانی و امتداد مقداری است. در توضیح مقدمه دوم (هر مجردی به ذات خود عالم است) گوییم: هر جا که علم مطرح می شود، حضور مطرح خواهد بود و نیز هر جا که حضور در کار باشد علم هم در کار است. با توجه به اینکه در مجردات، غیبت و حجاب مادی در کار نیست، قهراً موجود مجرد، نسبت به ذات خویش حضور دارد؛ بلکه عین حضور است. این برهان علم خداوند به ذات خویش را اثبات می کند.

از میان براهین مذکور هر یک بر قسمتی از مراتب علم دلالت داشتند: برهان نظم علم سابق الهی به موجودات و علم لاحق او را ثابت می کند. برهان احاطه خداوند به تمامی عالم و نامتناهی بودنش علم به موجودات بعد از ایجاد آنها را ثابت می کند. برهان فاقد شیء نمی تواند معطی باشد، علم واجب هم به ذات خویش و هم به مخلوقات را ثابت می کند. برهان واجب الوجود، نه تنها علم به ذات را ثابت می کند، بلکه علم به اشیای دیگر را نیز ثابت خواهد کرد و نه تنها اصل علم خدا را ثابت می کند؛ بلکه اطلاق و عدم محدودیت او را نیز به اثبات می رساند. از برهان علم علت به معلول خویش، علم خداوند به همه موجودات عالم هستی که مخلوق و معلول اویند، ثابت می شود. برهان تجرد، بیان کننده علم الهی به ذات خویش می باشد.

آیا علم خداوند قابل اضافه شدن است؟

ابتدا لازم است مشخص شود که علم خداوند چگونه علمی است تا به پاسخ برسیم که آیا علم خداوندی قابل اضافه شدن است یا نه؟

تقسیم علم به حضوری و حصولی. در یک تقسیم بندی مشهور علم به دو گونه حصولی و حضوری تقسیم می شود، معلوم در علم حضوری خود شیء است، حال آن که در علم حصولی معلوم صورت ذهنی شیء است و شیء به واسطه صورتش مورد ادراک قرار می گیرد. علم ما به ذات خویش و نیز علم ما به احوال نفسانی خود مانند ترس، خشم، دوستی... علمی حضوری است و علم ما به محسوسات و معقولات در زمره ادراک حصولی قرار دارد.

با توجه به تقسیم بندی فوق، می توانیم تعریفی جامع از علم و ادراک، که شامل هر دو قسم حصولی و حضوری گردد ارائه دهیم. «علم» عبارت است از حضور معلوم در نزد عالم، جامعیت این تعریف از آن رو است که در علم حصولی، صورت ذهنی شیء در نزد عالم حضور دارد و در علم حضوری، خود شیء، لیکن در هر دو صورت معلوم نحوه از حضور در نزد عالم دارد و بر اساس این حضور، عالم دارای احاطه علمی بر معلوم است.

از آنجا که تعریف بالا خالی از قیود مربوط به علوم موجودات امکانی است و هیچ شائبه نقص و نقصانی در آن راه ندارد، می توان آن را برای اشاره به علم الهی نیز به کار گرفت. بنابراین وقتی سخن از علم خدا به میان می آید، مقصود آن است که همه امور تمام اشیاء در نزد خدا حاضرند و این حضور، ملاک علم خدا به ذات خود و همه موجودات است.

علم الهی را می توان به دو نوع تقسیم کرد: علم به ذات و علم به غیر. مقصود از قسم اول علم خدا به ذات خویش و مقصود از قسم دوم علم خدا به سایر موجودات است، از آنجا که سایر موجودات مخلوق خداوندند و حق تعالی آنها را ایجاد می کند، می توان این قسم اخیر را به دو نوع تقسیم کرد: علم خدا به دیگر موجودات قبل از ایجاد آنها و علم به دیگر موجودات پس از ایجاد آنها، بدین ترتیب و در نتیجه دو قسم بالا، علم الهی دارای سه مرتبه است 1. علم به ذات؛ 2. علم به اشیای دیگر قبل از ایجاد آنها؛ 3. علم به اشیای دیگر پس از ایجاد آنها.

چنانکه بیان گردید برای واجب تعالی سه نحوه علم تحقق دارد: اول علم حضوری به ذات خود، دوم علم حضوری تفصیلی به اشیاء در مرتبه ذات خود و قبل از ایجاد آنها و این علم عین ذات الهی است. سوم علم حضوری تفصیلی به اشیاء در مرتبه هستی های آنها و این علم خارج از ذات الهی است و معلوم است که علم خداوند به معلولات (موجودات) مستوجب علم او به علم حاصل نزد آنها نیز می باشد؛ زیرا علم آنها نیز در حقیقت معلول خداوند است، پس خداوند که علم به موجودات دارد علم به علم آنها نیز دارد.

علم خداوند به ذات

اما اینکه گفتیم خداوند عالم به ذات است، چون خداوند مجرد است و هر مجردی خود را تعقل می کند. پس کسی که تجرد و

عدم مادیت ذات الهی را شناخته باشد به آسانی می‌تواند درک کند که ذات مقدسش عین علم به خویش است. چنانکه در هر موجود مجرد مستقل چنین است. و اگر کسی در لزوم علم به ذات در هر موجود مجردی شک داشته باشد در مورد خدای متعال می‌توان برای او چنین استدلال کرد علم به ذات یکی از کمالات وجودی است که در بعضی از موجودات مانند انسان یافت می‌شود و خدای متعال همه کمالات وجودی را به طور نامتناهی دارد پس این کمال را هم در بالاترین مرتبه‌اش خواهد داشت.

علم خداوند به ماسوا علم حضوری و تفصیلی است. از دیدگاه حکمت متعالیه، خداوند هم به ذات خود و هم به سایر موجودات عالم است و در هر دو مورد علم او حضوری است نه حصولی و نیز علم خداوند به ماسوای خود چنانکه بیان گردید دو مرحله دارد: یکی مرحله قبل از ایجاد که عین ذات الهی بوده و علم اجمالی در عین کشف تفصیلی می‌باشد و دیگری مرحله بعد از ایجاد که خارج از ذات بوده و علم تفصیلی است و مهمترین اصل برای تبیین این قول همان اصل تشکیک خاص در وجود می‌باشد که بر اساس آن، وجود معلول شعاع و جلوه از وجود علت به شمار می‌رود و علت هستی بخش در ذات خود، دارای کمالات معلولاتش هست پس حضور ذات برای خودش عین حضور آن‌ها خواهد بود.

علم خداوند قابل تغییر است؟

خیر، چون علم خداوند از صفات اوست و صفات خداوند عین ذات اوست چون ذات از هر جهت کامل است و کمال مطلق است نقص و تغییر در او راه ندارد علم خداوند هم قابل نقص و تغییر و اضافه نیست. اما علم خداوند به غیر ذات، خداوند از ازل از آنچه واقع می‌شود و آنچه واقع نمی‌شود آگاه است و هیچ حادثه‌ای نیست که از علم ازلی الهی پنهان باشد، از طرفی علم الهی نه تغییر پذیر است و نه خلاف پذیر یعنی نه ممکن است عوض شود و صورت دیگر پیدا کند؛ زیرا تغییر با تمامیت و کمال ذات واجب الوجود منافی است و نه ممکن است آنچه او از ازل می‌داند با آنچه واقع می‌شود مخالف و مغایر باشد، زیرا لازم می‌آید علم او علم نباشد. جهل باشد این نیز با تمامیت و کمال وجود مطلق منافی است.

به این ترتیب 1. خداوند از همه چیز آگاه است؛ 2. علم الهی نه تغییرپذیر است و نه خلاف‌پذیر و ذات حق به ذات همه اشیاء از ازل تا ابد محیط است و ذات هر چیز نزد او حاضر است، امکان ندارد در تمام سراسر هستی وجودی از او پنهان بماند، او همه جاست و با همه چیز است. «فَأَيُّمَا ثَوَّلُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ» به هر سو رو کنید خدا هست «وَتَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» ما به او از رگ قلبش نزدیک‌تریم «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» اول و آخر و پیدا و نهان اوست و او به هر چیز داناست.

بنابراین تغییر در علم خداوند معنی ندارد و تغییر در علم خداوند مستلزم این است که علم خداوند علم انفعالی باشد و علم انفعالی معنایش این است که اول اشیاء وجود داشته باشند و چون اشیاء وجود دارند همان طوی که ما اشیاء را احساس می‌کنیم واجب الوجود هم آنها را به نحوی احساس کند و درک کند این به دلائلی برای وجوب الوجود محال است و نمی‌شود که به اشیاء علم انفعالی داشته باشد و علمش متأخر از معلوم باشد. علم واجب الوجود به اشیاء علم فعلی است یعنی اول آن علم وجود دارد و سپس به واسطه وجود علم معلوم وجود پیدا می‌کند و به این ترتیب کم و زیاد شدن و تغییر در علم خداوند محال می‌شود.

علم خداوند پس از ایجاد

مرتبه دیگر از علم خداوند علم او به سوای ذات، پس از ایجاد آنهاست. این مرتبه از علم در عین اینکه تفصیلی است، ولی زاید بر ذات الهی می‌باشد و در حقیقت علم فعلی (در مقابل علم ذاتی) است، یعنی علم الهی، نفس واقعیت اشیاء می‌باشد و به تعبیر برخی صفحه اعیان برای خداوند مانند صفحه اذهان برای انسانهاست و همان گونه که صور ذهنی، معلوم حضوری برای نفس انسان می‌باشند، واقعیت‌های خارجی نیز معلوم حضوری برای خداوند هستند. البته این مطلب قابل ذکر است که ملاک علم و معلوم حضور است و ملاک حضور نیز تجرد وجود از ماده می‌باشد. بنابراین عالم مجردات (عالم عقل و مثال) به خودی خود معلوم خداوند می‌باشند، ولی عالم ماده به واسطه صورت‌های مجرد آنها که در عالم مثال و عقل موجود است معلوم می‌باشد و این نقص از ناحیه معلوم است نه عالم. در علم خداوند تغییر و اضافه شدن معنی ندارد و در این قسم از علم خداوند نیز تغییر و اضافه معنی ندارد زیرا تغییر علم موجب نقص است و نقص در ذات خداوند راه ندارد.